

شش نکته درباره قرآن

* هادی مروی

چکیده: اخبار از غیب در قرآن، دلیل آن است که قرآن کلام خداست. این اخبار شامل: خبرهای علمی، خبرهایی از آینده، خبرهای پوشیده کنونی و خبر دادن از احوال حاکمان است. نیمی از سوره حمد، عزّ ربویت و نیمی دیگر از آن، ذلّ عبودیت را بیان می‌کند و این دو، مقصد و هدف اصلی قرآن است. قرآن کمال الکلّ فی الکلّ و هدایت برای اهل تقواست و از وجوده کمالیه قرآن‌اش، بیان همه چیز در همه چیز، هادی بودن برای اهل تقوا، سخن گفتن با تمام مخاطبان در تمام لحظات و حالات عمر، جمع الجموع بودن در عین فرق الفرق بودن و وجود حروف مقطّعه در آن است. قرآن را باید پیروی کرد؛ چون کلام حق تعالی است و این مطلب به استناد آیات و روایات، به دست می‌آید.

کلیدواژه‌ها: کمال قرآن / علوم قرآن / اخبار غیبی / عبودیت

مقدمه

در سرآغاز مقاله «سیزده نکته درباره قرآن» (سفینه، ش ۱۷، ص ۳۰ - ۳۱) اشاره شد که این نکات، برگرفته از درس گفتارهای حجت الاسلام، شیخ محمود توّلایی است که

*. عالم و محقق فقید، حوزه علمیه تهران.



تو سطح حجت الاسلام محمد هادی مروی، در سال ۱۳۴۲ هجری شمسی، نوشتۀ شده است. خوانندگان گرامی را برای تفصیل بیشتر، به آن منبع ارجاع می‌دهیم. در این گفتار، شش نکته دیگر درباره قرآن بررسی می‌شود.

۱. اخبار از غیب در قرآن

خبرهای غیبی قرآن، نشان می‌دهد که این کتاب، کلام الله است. خداوند متعال خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

ذلك من أنباء الغيب نوحيه إليك. (یوسف (۱۲) / ۲۰۲)

تلك من أنباء الغيب نوحيتها إليك. (ہود (۱۱) / ۴۹)

چند نوع خبر غیبی در قرآن آمده است؛ از جمله:

یکم: خبرهای علمی

در نخستین آیات نازله بر پیامبر، می‌خوانیم:

خلق الإنسان من عقل. (علق (۹۶) / ۲)

عقل، در لغت عربی، معانی ای دارد؛ از جمله: زالو. مردم آن روز، اساساً عقل و علمشان به این درجه نمی‌رسید که بفهمند جملة «خداوند انسان را از زالو آفرید» یعنی چه؟! فرنها گذشت تا علم بشر به کمک ابزارهایی مانند میکروسکوپ، بعضی از اطوار خلقت بشر را - که به شکل زالو است - کشف کرد.

همچنین خداوند متعال، نظام زوجیت را در همه چیز، ساری می‌داند:

و من كلّ شيء خلقنا زوجين لعلكم تذكرون. (ذاريات (۵۱) / ۴۹)

تمام موجودات - حتی جمادات و نباتات - بر اساس زوجیت، تداوم نسل می‌یابند. این نکته را - که مخالف حکمت یونانی بود - قرآن در حدود چهارده قرن پیش، بیان کرده است.

دوم: خبرهای آینده

در بخش قبلی، علم غیب علمی را دیدیم؛ اما خبرهای آینده، علم غیب عامیانه است که همه مردم می‌فهمند. به چند نمونه اشاره می‌شود:
در قرآن می‌فرماید: **اللهُ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلِ وَ مِنْ بَعْدِ، وَ يَوْمَئذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللهِ** (روم ۳۰ - ۴)



پادشاهان ساسانی بر رومیها - که از اهل کتاب بودند - غلبه کردند. مشرکان قریش - که به گمان خود، ایرانیها را خارج از دین و کتاب می‌دانستند - از غلبه ایرانیها خوشحال بودند. اما مسلمانها دوست داشتند که روم غلبه کند؛ چون دست کم، آنان را از اهل کتاب می‌دانستند. طلاهای کلیساها روم را در اختیار قشون گذاشتند. لذا - با وجود سپاه مجّهـز خسرو پرویز - بعد از حدود هفت سال، رومیها بر ایرانیها غلبه کردند. زمان نزول آیه یاد شده، پیامبر در مکه بود و هیچ کس چنان غلبه‌ای را تصوّر نمی‌کرد. قرآن حتی زمان این غلبه را معین کرد: «فِي بَضْعِ سَنِينَ»، که بین سه تا ده سال است.

نمونه دیگر، جنگ بدر است که در آیات زیر اشاره شده است:

وَإِذْ يَعْدُكُمُ اللهُ إِحدى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ... (انفال ۸ / ۷)

ابو جهل شخصی نزد پیامبر فرستاد. به او گفت: برو و در حضور جمع به محمد ﷺ بگو که تمام قریش برای کشتن تو، پشت در پشت هم، آماده‌اند. به علاوه، با هجوم اهل مکه به مسلمانان، یهودیهای مدینه نیز پای مال و آواره می‌شوند. نظر او این بود که علاوه بر ارعاب پیامبر و مسلمانان، یهودیها را نیز بر حضرتش چیره کند. او نیز در جمع عمومی، با پیامبر چنان گفت. حضرتش در جواب، روز و ساعت کشته شدن ولید و عتبه و شیبیه - سران مشرکان مکه - را به او فرمود. بعد از آن، محل کشته شدن آنها را به خواص اصحاب خود نشان داد که چاه بدر بود. مدت کوتاهی پس از آن، جنگ بدر روی داد و تمام آن اخبار، عملی شد.

(۲: ج ۱، ص ۲۸) از آنجاکه در آیه کریمه، سخن از وعده خدا در میان بود، پیامبر کنار چاه بدر آمد و نزد کشتگان مشرکان ایستاد و نداکرد: فقد وجدتُ ما وعدني ربّي حقاً فهل وجدتم ما وعد ربّكم حقاً؟

در این هنگام، یکی از شخصیتهای سرشناس - که بعد از رحلت پیامبر، شهرت زیادی به هم زد - پیش آمد و به پیامبر اعتراض کرد که آیا اینها چیزی می‌فهمند؟ پیامبر فرمود: «ساخت باش ای فرزند فلان! به خدا سوگند، تو شناور از آنها نیستی. فاصله آنها تا اینکه ملاتک با مقامع آهنی بگیرندشان، همین است که من از آنها روی گردنم.» (۶: ص ۹۲)

نمونه سوم در جنگ خندق است. غزوه خندق در ماه رمضان بود. مسلمانان با حالت روزه‌داری، مشغول کندن خندقی پیرامون مدینه بودند تا آن را پر از آب کنند. به سنگ بزرگی رسیدند که هر چه می‌زدند، نمی‌شکست. پیامبر پیش آمد و کلنگ به دست گرفت و سه بار بر سنگ زد. بر قی جهید. پیامبر در هر بار، به نشانه پیروزی، تکبیر گفت و مژده‌ای به مسلمانان داد: کاخهای حیره و مدائیں کسری، کاخهای سرخ منطقه روم و کاخهای صنعته یمن. منافقان به پیامبر و اصحاب خندیدند که چگونه دل به این سخنان خوش می‌دارند. (۵: ج ۱۷، ص ۱۶۹) در این حال، آیه نازل شد:

قل اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تَؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزَعُ الْمُلْكَ مَمَّنْ تَشَاءُ وَتَعْزَّ مَنْ تَشَاءُ وَتَذَلَّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (آل عمران ۲۶ / ۳)

اینها همان پیروزیهایی است که بعداً نصیب مسلمانان شد. آنچه تاکنون گفته‌یم، بر اساس ظاهر قرآن است؛ اما بر اساس باطن و تأویل نیز قرآن خبرهای غیبی فراوان دارد. از جمله، آیه شریفة «کهیعص» (مریم ۱۹) / (۱) که بر حسب بیان امام عصر - ارواحنا فداه - اشاره به واقعه کربلاست: کاف: کربلا؛ هاء: هلاک (یعنی مرگ و شهادت) ابا عبد الله عائیل؛ یاء: یزید بن معاویه که قاتل آن حضرت است؛ عین: عطش امام عائیل؛ صاد: صبر حضرتش. (۵: ج ۴۴، ص ۲۴۵) بر اساس این حدیث، خداوند

متعال، صدها سال پیش از ولادت امام حسین علیه السلام قضایای شهادت حضرتش را در کربلا به حضرت زکریای نبی علیه السلام خبر داده بود.

سوم: خبرهای پوشیده کنونی

قرآن گاهی کارهای پوشیده و پنهان افراد معاصر با زمان نزول را خبر داد؛ به گونه‌ای که روشن می‌شد پیامبر، نه ساحر است و نه کاهن و نه با شیاطین یا جنها ارتباط دارد. آنچه از او می‌شناختند، جوانی ساده و امین بود و این، خود دلیلی شد بر این حقیقت که او خبرها را از ناحیه خداوند می‌آورد.

به عنوان نمونه، در اوائل تشریع حکم روزه، مبادرت مردان با همسران در شبهای ماه رمضان، جایز نبود؛ ولی عده‌ای این کار را انجام می‌دادند. پیامبر ضمن اینکه در کمال حیا و ادب، از کار پنهانی آنها خبر داد، نسخ این حکم را نیز اعلام داشت و بیان کرد که به امر الاهی، پس از نزول این آیه، مبادرت با همسران در شبهای ماه رمضان، مجاز است:

علم الله أنكم كنتم تختاتون أنفسكم فتاب عليكم و عفا عنكم فالآن باشروهن و ابتغوا ما كتب الله لكم. (بقره (۲) / ۱۸۷)

نمونه دیگر، سخنان پشت پرده منافقان است. بسیاری از سخنانی را که منافقان، در جلسات شبانه و پنهانی خود می‌گفتند، خداوند متعال روز بعد، در آیات قرآن، گزارش می‌کرد. مثلاً عبدالله بن ابی شریعت سران منافقان، در صفات جماعت حاضر می‌شدند و در میان خود می‌گفتند که ما مسلمانان را فریب می‌دهیم، ولی ایمان نمی‌آوریم. آیه نازل شد:

و من الناس من يقول آمنا بالله و بالليوم الآخر و ما هم بمؤمنين. (بقره (۲) / ۸)

نمونه دیگر، سخن یازده فرد یهودی است که مخفیانه، با هم قرار گذاشتند که ادعای ایمان کنند، ولی بعد از چند روز، بگویند که از اسلام برگشتم تا مسلمانان را از دین خود برگردانند. بلا فاصله آیه آمد:



و قالت طائفة من أهل الكتاب آمنوا بالذى أُنزَلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَأَكْفَرُوا
آخِرَهُ لَعْنَهُمْ يَرْجِعُونَ. (آل عمران (۳) / ۷۲)

رویداد دیگر، سخنان عبدالله بن ابی بود که بعد از غزوه بنی المصطلق، به جمعی از اهل مدینه گفت: این محمد ﷺ و پیروانش را که ذلیل بودند و از مکه آورده اید، شما را گرفتار می کنند؛ در حالی که ما در مدینه، عزت داریم و این افراد ذلیل را اخراج می کنیم. زید این سخنان را شنید و به پیامبر گزارش داد. پیامبر در غضب شد و عبدالله را خواست. عبدالله پیش آمد و سوگند یاد کرد که چنان سخنانی نگفته است. زید متأثر شد. آیه نازل شد و کلام منافقان را نقل کرد و به آن پاسخ گفت: **يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجُنَّ الْأَعْزَمِ مِنْهَا الْأَذْلَمُ وَاللَّهُ الْعَزَّةُ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلَكُنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ.** (منافقون (۶۳) / ۸)

رویداد دیگر، زمان خروج پیامبر از مکه، به سمت مدینه بود که به دلیل علاقه به زادگاه، از دوری وطن متأثر شده بود. وقتی به جحفه رسید، جبرئیل این آیه را آورد و به این تأثیر درونی پیامبر پاسخ داد:

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِرَادِكَ إِلَى مَعَادٍ. (قصص (۲۸) / ۸۵)

یک شب کافران نقشه هایی برای پیامبر کشیدند. فردا آیه نازل شد:
وَإِذْ يَمْكِرُكُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكُ أَوْ يَقْتُلُوكُ أَوْ يَخْرُجُوكُ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكِرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ. (انفال (۸) / ۳۰)

در این گونه موارد، خداوند متعال، سخنان و نقشه های پنهانی آنها را نقل می کرد و پاسخ می گفت. این بود که مخاطبان - از مؤمن تا مشرک - مبهوت می ماندند که چه کسی پنهانیها را به پیامبر خبر می دهد و چگونه پیامبر، به چنان سرعت، رویدادها را گزارش می کند. این، خود یکی از برهانهای نبوّت پیامبر و حقانیت قرآن شد که نشان می دهد این کتاب، کلام خداست.

چهارم: خبر دادن از حاکمان

خداوند در سورة قدر، از هزار ماه سخن گفت. (قدر ۹۷ / ۳) ائمّه معصومین علیهم السلام

در روایات خود، این هزار ماه را به دوره سلطنت بنی امیّه تأویل کردند. (۴: ج ۴،

ص ۱۵۹؛ ج ۳: ۲، ص ۴۳۱)

از این هزار ماه، نهصد و نود و دو ماه شامل دوره سلطنت بنی امیّه می شود (از

معاویه در سال ۴۰ تا آغاز بنی عباس در سال ۱۳۲، به استثنای حکومت عبدالملک

مروان که در طول حدود هشت سال، حکومت مرکزی بسیار ضعیف بود و قادرتی

نداشت). هشت ماه دیگر آن نیز مربوط به حکومت سفیانی در آخر الزمان است که

امام صادق علیه السلام از آن خبر می دهد. (۵: ج ۵۲، ص ۲۰۶)

همچنین در آیه‌ای که بنی امیّه را شجره ملعونه می شناساند: و ما جعلنا الرؤيا التي

أريناك إلّا فتنة للناس و الشجرة الملعونة في القرآن. (اسراء ۱۷ / ۶۰)

خواب پیغمبر این بود که در عالم رؤیا بوزینگانی را دید که از منبرش بالا می روند

و منبر نبوی را به بازیچه می گیرند. (۲: ج ۱، ص ۲۷۰؛ ۵: ج ۳۱، ص ۵۱۴)

همچنین از سلطنت بنی عباس خبر داد:

فهل عسيتم إن توّلّيت أن تفسدوا في الأرض و تقطّعوا أرحامكم (محمد علیهم السلام ۴۷ / ۲۲)

این آیه، بر اساس روایات معصومین علیهم السلام در مورد بنی عباس است که پیوند

خویشاوندی میان خود با آل محمد را قطع کردند. (۱: ج ۱، ص ۲۵۲؛ ۵: ج ۲۴، ص ۳۲۰)

بر مبنای همین علم به آینده بود که پیامبر به عمومیش عباس فرمود: ويل لولي

من ولدك. (۱: ج ۱، ص ۲۵۲) رویدادهای آینده، صدق این مدعّا را نشان داد: جنایات

حمید بن قحطبه به دستور هارون الرشید، قتل حسین بن علی شهید فخّ، و مهم‌تر از

همه: برخورد با امامان معصوم: امام صادق تا امام عسکری علیهم السلام.

پنجم: نتیجه این بخش

خلاصه مطلب آنکه این همه اخبار غیبی را نمی توان به شیاطین نسبت داد. کار

آنها فقط استراق سمع از ملائکه است و ملائکه جز الواح قدریه، خبر از آینده ندارند. در آن الواح، فقط مقدرات یک سال هست نه سالهای آینده. جنیها نیز با سرقت از ملائکه، مطالبی به رفای خود (کاهنها و ساحرها) می‌گویند؛ (۵: ج ۶، ص ۷۶ و ۲۸۰) ولی دامنه اش بسیار محدود است. علاوه بر اینکه در آن سخنان، باطل با حق و نادرست با درست، آمیخته است. نکته مهم‌تر، صداقت و خوش‌نفسی پیامبر بود که مخالفانش نیز بدان اقرار داشتند و او را امین دانستند؛ در حالی که از جنس اخبار شیطانی، خباثت می‌بارد. خداوند خود جلوی خبرگرفتن شیاطین را گرفت تا اخبار غیبی پیامبران از اخبار شیاطین، باز شناخته شود. بدین ترتیب، صدق این گونه آیات روشن می‌شود که می‌فرماید: **ذلک من أنباء الغیب نوحیهٔ أليک.**

(یوسف (۱۰۲ / ۱۲)

۲. نکاتی درباره سوره حمد

قرآن چندین مقصد دارد؛ ولی یک مقصد اصلی وبالذات دارد. مواعظ، قصص، احکام، بیان حقایق عالم طبیعت و دیگر مقاصد قرآن، همه برای مقصد اصلی آن است؛ یعنی نشان دادن عظمت خداوند متعال و خاضع کردن دیگران در برابر حق تعالی. هم آیات این است که عزّربویت و ذلّ عبودیت را آشکار کنند. سوره حمد، فاتحة الكتاب است؛ یعنی آغاز‌کننده کتاب. گویی براعت استهلال قرآن است (براعت استهلال، یعنی اینکه نویسنده‌ای در اول کتابش به طور رمز و کنایه، تمام مطالب را بگوید). خداوند متعال تمام حقایق کتاب خود را در دل سوره حمد جای داده است. این سوره را «سبع المثانی» گویند؛ چون در هر نماز، دو بار خوانده می‌شود. (۵: ج ۸۹، ص ۲۳۵) نماز بدون آن حقیقت ندارد. (۷: ج ۴، ص ۱۵۸) پس از اینکه فرمود: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِكَوْيِدُ، نَخْسِتِينَ فَرِيضَهِ نَمَازٌ بُودُ.** پس سوره حمد، نخستین سوره‌ای است که نازل شده و حتی پیش از تمامیت سوره علق. خداوند تمام حقایق کتاب را در این سوره جای داده و همه را به رمز و کنایه، بیان

کرده است. لذا سوره حمد، ام الکتاب است. این سوره برای شفای بیماران اثری عجیب دارد. (۵: ج ۸۹، ص ۲۳۱) در روایات دارد: اگر بر مرد بخوانید و زنده شود، تعجب ندارد (همان: ص ۲۵۷) یکی از نکات این سوره، آن است که در آن، حرف فاء نیست؛ با اینکه در همه سوره‌ها - حتی سوره‌های کوچک مانند سوره توحید و سوره کوثر - آمده است. در حدیث دارد که جبرئیل در کلامی خطاب به پیامبر ﷺ به همین نکته اشاره می‌کند. (همان: ص ۲۶۱) برخی گفته‌اند: حرف فاء، اشاره به فناء است و این سوره، سوره بقاء است نه فناء.

نکته مهم این است که نیمی از این سوره، عزّربوبیت را می‌نمایاند و نیمی دیگر، ذلّ عبودیت را. تذکر به این نکته، هم اهم و مقصد اتم قرآن است که در آیات دیگر هم به اشکالی دیگر، آمده است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفَقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ. (فاطر (۳۵ / ۱۵)

قُلْ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تَؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ... (آل عمران (۳) / ۲۶)

بیده ملکوت کلّ شيء. (یس (۳۶ / ۸۳)

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. (یس (۳۶ / ۸۲)

در همین سوره حمد دقّت کنیم؛ کلمه «ایاک» عظمت خدا را می‌رساند، «عبد» خاکساری بندۀ را؛ پس از آن «ایاک» عظمت حق تعالی، «نستعین» کوچکی بندۀ را. «اهد» مقصد ذاتی قرآن که مقام هدایت خداست؛ «نا» که جنبه مفعولیت و قابلیت دارد، ذلت عبد را می‌فهماند. و این، عین واقع است که خلق در جنب خدا، کوچک و حقیر است.

در مورد همین نکته در سوره حمد است که رسول خدا ﷺ فرمود:

خدای عزّوجلّ می‌فرماید: فاتحة الکتاب را میان خود و بندهام تقسیم کرده‌ام. نیمی از آن برای من است و نیمی برای بندۀ من، و برای اوست هر چه بخواهد. وقتی بندۀ می‌گوید: «بسم الله الرحمن الرحيم»، خدای عزّوجلّ می‌فرماید: بندهام به اسم من آغاز کرد و حقّ است بر من، که کارهای او را تمام کنم و در احوالش به او



برکت دهم. وقتی بندۀ گفت و دانست که تمام نعمتهايی که نزد اوست، از ناحيۀ من است و بليا يي که از او دفع می شود، به لطف من است شما [ملا تک] را گواه می گيرم که نعمتهاي آخريت را به نعمتهاي دنيا يي او می افزايم و بليا يي آخرت را - مانند بليا يي دنيا، از او دور می کنم. وقتی گفت: «الرحمن الرحيم»، خدای عزوجل می فرماید: بندۀ ام شهادت داد که منم رحман و رحيم. شما را گواه می گيرم که بهره اش را از رحمتم فراوان دارم و نصیب او را از عطاي خود، جزيل می دارم. چون گفت: «مالك يوم الدين»، خدای جل جلاله فرماید: گواهتان می گيرم همان گونه که بندۀ ام اعتراف کرد که منم مالک روز جزا در روز حساب، حسابش را آسان گيرم، حسناتش را قبول کنم و از بدیهایش درگذرم. چون گوید: «إِيّاكَ نَعْبُدُ»، خدای عزوجل فرماید: بندۀ ام راست گفت که تنها مرا می پرستد. شما را گواه می گيرم که او را بر عبادتش، ثوابی بخشم که تمام کسانی که در عبادت من با او مخالفت کرده اند، به حال او غبطه خورند. چون گوید: «إِيّاكَ نَسْتَعِينُ»، خدای عزوجل می فرماید: فقط از من کمک خواست و فقط به من پناه برد. گواهتان می گيرم که او را در کارش، کمک کنم و در دشواریها، به فریادش رسم و در روز سختی، دست او را بگیرم. چون گوید: «اهدنا الصراط المستقیم» تا آخر سوره، خدای عزوجل فرماید: این درخواستهاي بندۀ من است. بندۀ ام هر چه بخواهد، در اختیار اوست. خواسته بندۀ ام را پاسخ مثبت داده ام، آرزویش را به او بخشدۀ ام و او را از آنچه می ترسید، ایمن داشته ام.

(۵) ج ۸۹، ص ۲۲۶

۳. قرآن، کمال الکل فی الکل و هدایت برای اهل تقواست.

یکی از وجوده کمالی قرآن، این است که همه چیز را در همه چیز، بیان می کند: در ضمن قصص، اهدافی مانند تعظیم خدا، وعظ و اندرز مردم، تذلیل عباد، بیان احکام، کشف از حقایق کائنات دارد. همین گونه در خلال احکام، معارف می گوید و لابه لای معارف توحیدی، اسراری از عالم طبیعت بر ملا می کند. بشر نمی تواند

بدین‌گونه سخن بگوید. اما این کمالات برای کسی ظاهر می‌شود که دل به قرآن بدهد.

طبیب عشق، مسیحا دم است و مشفق، لیک چو درد در تو نبیند، که را دوا بکند؟

هر که را روی به بهبود نبود دیدن روی نبی سود نبود

قرآن هدایت است برای اهل تقوا (بقره ۲ / ۲) و شفاست برای مؤمنان. (اسراء ۱۷ / ۸۲) اگر با ایمان و انصاف، در قرآن تدبیر کنید، واقعیت شما را در برابر خدا نشان می‌دهد؛ یعنی: ذلت و خاکساری این طرف در برابر عظمت و جبروت آن طرف. این عظمت را به گونه‌ای می‌نمایاند که انسان در حال غشوه و رعشه می‌افتد؛ چنانکه پیامبر خدا و ائمه هدی ﷺ چنین بودند. این قرآن در درجه اول، برای تکمیل و تربیت آن بزرگواران است. پیامبر فرمود: «أَدْبَنِي رَبِّي فَأَحْسِنْ تَأْدِيبِي.» (۵:ج ۱۶، ص ۲۱۰) از پیامبر پرسیدند: تأدیب خداوند چگونه بود؟ فرمود: این آیه را بر من فرستاد: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ.» (اعراف ۷ / ۱۹۹) قرآن، معلم و مربی آن بزرگواران است؛ اما ما هم از گوشه و کنارش، نصیب بر می‌داریم؛ مانند مورچه‌هایی که از گوشه و کنار سفره‌هایی که مردم در با غچه می‌اندازند، انبارهای خود را پر می‌کنند. اما حق عظمت قرآن بالاتر از اینهاست. می‌فرماید: لو أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لِرَأْيِهِ خَاصِّاً مَتَصَدِّقاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ. وَتَلَكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لِعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. (حشر ۵۹ / ۲۱)

این حقایق را خداوند می‌فرماید تا مردم بیندیشنند و به قرآن دل بدهند. قرآن، عظیم است و اگر معنویت آن برکسی بروز کند، سنگینی آن را می‌فهمد. خداوند به پیامبرش فرمود:

إِنَّا سَنُّلُقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا. (مزمل ۵ / ۷۳)

این سنگینی معنوی چنان است که گاهی سایه جسمانی آن، در ثقل مادی، ظاهر



می شد؛ به گونه‌ای که زمان نزول وحی بر پیامبر، کمر ناقه یا اسبی را که پیامبر بر آن نشسته بود - خم می‌کرد. (۳: ج ۲، ص ۳۶۹) ثقل جسمی پیامبر، ثقلی است از سایه قرآن که بر وعاء وجود پیغمبر نازل شد.

برای درک عظمت قرآن، باید به آن دل بدھیم و با چشم دلدادگی به آن بنگریم. وقتی جلوه عظمت خدا به کوه رسید، کوه مندک شد و حضرت موسی^{علیہ السلام} به صعقه افتاد. قرآن باید بر دلهای ماناژل شود تا اثر آن را ببینیم. ما قرآن را بر می‌گردانیم. دل ما سنگ است و سنگ، آب را بر می‌گرداند. لذا در سنگ، گیاه نمی‌روید؛ چون آب را به خود نمی‌گیرد. اما دل باید خاک شود و نرم شود تا فیض را از آن سو، به خود بگیرد و گیاه را برویاند. ما غالباً در برابر قرآن، خشیت نداریم؛ خصوصاً بعضی از ما گوینده‌ها که به دلیل تکرار در بیان مطالب، حقایق برایمان بی‌روح و بی‌مغز شده‌اند. خدانکند که مثل حفارها (گورکنها) و غسالها شویم که دیدن میت و مشاهده قبر، در ما اثری نگذارد. گاهی تکرار در گفتن روایات، با من^{علیہ السلام} گوینده چنان می‌کند که مثل گردهای می‌شوم که پیه برداشته باشد؛ یعنی این همه آیات و روایات را می‌خوانم، اما با قلبی که سنگ شده و آیات الاهی تکانش نمی‌دهد.

امیر المؤمنین^{علیہ السلام} درباره اهل تقوا می‌فرماید که در نیمه‌های شب، قرآن می‌خوانند؛ درون خود را با قرآن، به حُزن می‌کشانند و دوای درد خود را از آن می‌جوینند. وقتی به آیه‌ای برسند که در آن تشویق به اجر و ثواب باشد، از درون، به آن دل می‌بنند و آن را پیش چشم خود می‌بینند. همان سان که وقتی به آیه عذاب می‌رسند، گوش دل بر آن می‌گشایند و خروش دوزخ را به گوش جان، می‌شنوند و آن را به چشم دل می‌بینند. (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴)

وقتی امیر المؤمنین این عبارات را بیان فرمود، همام بیهوش شد و جان داد. حضرتش فرمود: من از همین حالت واهمه داشتم. موعظه رسا با اهل آن چنین می‌کند.

ما اساساً برای همین به دنیا آمده‌ایم که در برابر عظمت حق تعالی، کوچکی خود را ببابیم و به زبان ظاهر و به باطن وجود، بگوییم: سبحان رب‌العظم و بحمده، سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكابر.

امام حسین علیه السلام چنین بود. یک شب کنار قبر مطهر جده‌اش، جناب فاطمه‌بنت اسد آمده بود و با خدا مناجات می‌کرد:

طوبی لعبد كنت أنت مولاه
يشکو إلى ذي الجلال بلواه

يا ذا المعالي عليك معتمدي

طوبی لمن كان خائفاً أرقاً

در آن حال، صدایی شنید که می‌فرمود:

وكلّ ما قلت قد علمناه
فحسبك الصوت قد سمعناه

تبیک عبدي و أنت في كنفي

صوتک تشთاقه ملائکتي

متن کامل این اشعار را علامه مجلسی روایت کرده است. (همان: ج ۴۴، ص ۱۹۳)
خدایا! معرفت و حال چنین مناجاتی به ما مرحمت فرما! آمين یا رب العالمين.

۴. قرآن و گفتگو با تمام مخاطبان، در تمام ادوار عمر

یکی از وجوه کمالی قرآن، این است که با تمام مخاطبان، در تمام لحظات و اطوار عمرشان، سخن می‌گوید. متکلم به این کلام -که خداوند است- بر تمام اطوار وجودی بشر احاطه دارد و در هر حالتی با او سخنها دارد.

انسان وقتی بیمار است، خدا را آگاه به خودش می‌بیند:

و اذا مرضت فهو يشفين. (شعراء (۲۶) / ۸۰)

در حالت بیماری روحی، خداوند متعال راه شفا را به او نشان می‌دهد:

و نزّل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين. (اسراء (۱۷) / ۸۲)

باکسانی که اهل دعا هستند، سخن می‌گوید:

و إذا سألك عبادي عنّي فإني قريب أجيّب دعوة الداع إذا دعان. (بقره (۲) / ۸۶)

به جویندگان علم و عالمان، راه می‌نمایاند:



و اتّقو اللّه و يعْلَمْكُم اللّه. (بقره (۲) / ۲۸۲)

این نکته، بسی مهم است که علم با تقوا به دست می آید. امام صادق علیه السلام فرمود: لیس العلم بکثرة التعلم؛ إنما هو نور يقذفه الله في قلب من يريد أن يهدى. (۵: ج ۶۷،

ص ۱۴۰)

قرآن برای حالت رفاه و دشواری رهنمود دارد:

لکي لا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم. (حديد (۵۷) / ۲۳)

به اهل ریا می گوید که اگر از ریا دست بر ندارید، اعلان جنگ با خدا کرده اید:

إِنَّمَا تَفْعَلُوا فَأَذْنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ . (بقره (۲) / ۲۷۹)

با دروغگو سخن می گوید:

هَمَّازَ مَشَاءَ بَنْمِيمِ، عَتَّلَ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمِ. (قلم (۶۸) / ۱۱ و ۱۳)

به اهل تکبیر می گوید:

وَاللهِ لَا يَحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. (حديد (۵۷) / ۲۳)

اهل غضب را به حلم و رفق و مدارا امر می کند. اهل شهوت را تهدید و ملامت می کند. از اهل عبادت، قدردانی و سپاسگزاری می کند. به اهل عصیان، نهی و هشدار می دهد. جاهل را امر به سؤال از دانایان می کند. (نحل (۱۶) / ۴۳ - ۴۴) هر کس در هر مقامی باشد، می بیند که خدایش با او سخنها دارد. این از کمالات قرآن است که هر کس در هر حالتی باشد، مخاطب خداوند حکیم مهربان است.

لذا به ما گفته اند که زیاد، قرآن بخوانید. امام صادق علیه السلام فرمود: برای مسلمان، شایسته است که هر روز، دست کم، پنجاه آیه از قرآن بخوانند. (۴: ج ۲، ص ۶۰، ۹)

فرموده اند: خانه ای که در آن قرآن بخوانند، برای اهل آسمانها می درخشند؛ مانند ستاره ای که برای اهل زمین می درخشند؛ اما خانه ای که در آن قرآن نخوانند، گورستان است. (همان: ج ۲، ص ۶۱)

این کمال، در کتب پیشین نبود. قوم یهود، توراتی داشتند و هر چند سال یک بار

در عید خود، آن را از صندوق عهد -که آن صندوق، نزد کاهنان بنی لوى بود- بیرون می‌آوردند و در مجمع عمومی بنی اسرائیل، می‌خوانندند؛ سپس صندوق را می‌بستند تا عید دیگر.



اما به ما فرموده‌اند:

فَاقْرُؤُوا مَا تَيْسِّرَ مِنَ الْقُرْآنِ. (مزمول (۷۳) / ۲۰)

البَّتَهُ دَرِكَنَارَ آنَ، بَهُ عَمَلَ بِهِ قُرْآنَ نَيْزَ اَمْرَ فَرَمَوْدَهَانَدَ كَهْ مَبَادَا اَيْنَ تَلاوَتَ، كَمَ اَثَرَ باشَدَ.

۵. قرآن جمع الجمع در عین فرق الفرق است. (با نگاهی به سوره کوثر) از کمالات قرآن این است که در عین فرق الفرق، جمع الجمع است. فرق الفرق است؛ یعنی مانند دُرّ متشور، در آیاتش حکم و قصّه و موقعه وبشارت و هشدار و... آمده تا ناظر به قضایایی باشد که ظرف بیست و سه سال روی داده است؛ اما در عین حال، جمع الجمع است و این کمال مهمی است. به عنوان مثال، به کوچکترین سوره قرآن، یعنی سوره کوثر، بنگریم.

بسم الله الرحمن الرحيم. إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثُرَ. فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحِرْ. إِنَّ شَائِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرْ.

در مورد کلمات سوره، توضیحی کوتاه بیان می‌شود: «إِنَّا»: خداوند با این تعبیر، عظمت خود را می‌نمایاند. «إِنَّا» تعبیر شاهانه است که به جای متکلم وحده، ضمیر متکلم مع الغیر به کار می‌برد. مشابه آن در آیات دیگر است: إِنَّا أَنْزَلْنَاكَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ. (قدر (۹۷) / ۱) إِنَّا هَدَيْنَاكَ السَّبِيلَ. (انسان (۷۶) / ۳) و هدینا نهنجدين. (بلد (۹۰) / ۱۰)

خداوند، قهر و هیمنه خود را در کلمه «إِنَّا» ظاهر می‌سازد. «أَعْطَيْنَاكَ»: «أَعْطَيْنَا» ظهور جمال است که پس از ظهور جلال (إِنَّا) می‌آید. سخن از عطا و بخشش است؛ به پیامبر که قطب الخطاب قرآن است. خداوند مهر و محبت بسیار خود را به محبوبش، در این کلمه نشان می‌دهد. پیامبر گلی است که

بلبل لاهوت در چمنستان قرآن، پیش چشم خود نهاده است. به یارانش خطاب می‌کند و به دشمنانش عتاب. با گذشتگان و آیندگانش - اعمّ از مطیع و عاصی - سخن می‌گوید. هر کلامی در هر باب می‌گوید، از باب انتساب به این جناب است. ادنی مناسبت با این حضرت، کافی برای مخاطب است. به تعبیرات مختلف (یا آیّها النبی، یا ایها الرسول، قل، لعمك، أعطيناك و...) به او خطاب می‌کند.

«الکوثر» یعنی زیادی: زیادی علم، زیادی اسم، زیادی فرزند. در عین ابراز جلال و جمال، از غیب (آینده) خبر می‌دهد و به پیامبر، بشارت می‌دهد که تو، پس از مرگ، صاحب ذریّه خواهی شد؛ مقطوع النسل نیستی و فرزندان زیادی خواهی داشت. در دوره سلطان عبدالحمید عثمانی، در کشور عثمانی، از سادات، آمار گرفتند، بیش از بیست میلیون بودند؛ با اینکه در آن زمان، اداره آمار دقیق و خوبی وجود نداشت و یک منشی باشی می‌نوشت. این همه نسل فقط از طریق حضرت زهراء^{علیها السلام} بود؛ آن هم با وجود کشته شدن جمعی زیاد از بنی الزهراء که به دست سلاطین بنی امیه و بنی عباس به شهادت رسیدند.

«فصلٌ لربک و انحر»: در عین ابراز جلوه جلالی و جمالی و خبر دادن از غیب، حکم و قانون وضع می‌کند.

«إنْ شائئك هو الأبت»: دشمنان و بدگویان تو، دنباله‌شان قطع می‌شود و ابتر می‌مانند. شیبه، عتبه، ولید، ابوجهل و مانند آنها که اسمشان فضای آن زمان را پر کرده بود و به حسب ظاهر، باید فرزندان بیشتری از آنها باقی می‌ماند، نه اسمی از آنها ماند و نه رسمی و نه دودمانی.

در این سوره، سه خبر غیبی مهم آمده است: بقای نسل پیامبر، کثرت این نسل، ابتر ماندن دشمنان؛ به علاوه وضع قانون (دستور نماز و نَحْر) و جلوه جمال و جلال. این همه مربوط به ظاهر سوره بود. در مقام تأویل و باطن، سخن بسیار است که در جای خود باید دید.

گفتیم که هر آیه، مانند دُرّ منثور، گوهرهای پراکنده را جمع کرده و حول قطب الخطاب، گردآورده است. این فرق الفرق قرآن، مندمج در جمع الجمع است؛ یعنی در هر سوره‌ای، کل ظهورات علمیّة قرآن مندمج است: در ظاهرش، یا باطنش، به نحو اجمال یا تفصیل. با یک مثال می‌توان تا حدّی مطلب را روشن کرد. اگر یک شمع روشن کنید و پیرامون آن، آینه‌هایی رو به روی هم بگذارید، تصویر شمع در آینه‌های مختلف، منعکس می‌شود. در نتیجه، تا جایی که چشم کار می‌کند، نور شمع انعکاس می‌یابد. این مثال را - گرچه ناقص و نارسانست - برای قرآن به کار می‌گیریم: شمع، شمع جمال احمدی و شعله جمال محمدی است. کمالات، مرأت صافی اند. سوره‌ها، آینه‌های متحاذی اند. قطب الخطاب کتاب، چون شمعی درخشنان در انجمن حضرت حق می‌سوزد که خداوند آن را مشتعل و ملتهب کرده و عالم به این شعله، نورانی و روشن است. این نور در سوره‌ها و آیات مختلف منعکس می‌شود.

عظمت قرآن بالاتر از اینهاست. بسا شعله‌هایی که در این آینه‌های فرق الفرق آمده؛ یعنی سوره‌ها و آیاتی که در طول بیست و سه سال زمان، در مکانهای مختلف، در حالات گوناگون، در فراز و نشیب رویدادها نازل شده؛ ولی آن قطب الخطاب - که شمع روشن در میان آینه‌های است - به همه جنبه وحدت داده؛ به گونه‌ای که قرآن در عین فرق الفرق، جمع الجمع است. لذا به ما گفته‌اند زیاد قرآن بخوانید و در قرآن تدبّر کنید و حرمت قاری قرآن را نگاه دارید.

۶. قرآن را باید پیروی کرد؛ چون کلام حق است.

قرآن برای هر کسی که به وجود خدا عقیده دارد، واجب العمل و لازم الاتّباع است. زیرا کلمات قرآن، دعوت به حق است؛ پس خود آن دعوت، حق است ولذا باید آن را پذیرفت؛ مستقل از آنکه آورنده، در ادعای نبوت خود، (به عقیده ما) صادق باشد یا (به عقیده برخی از مردم) صادق نباشد.

- تو سخن رانگر که جانش چیست بر گزارنده سخن منگر
 دعوت به سوی خدا، از خداست و چون از خداست، پس باید پذیرفت. در
 قرآن آمده است: تلك آيات الكتاب و الذي أنزل إليك من ربك الحق. (رعد (۱۳) / ۱)
 این قرآن، تماماً دعوت به حق است. به عنوان نمونه، به این آیات بنگرید:
۱. زمام تمام امور، به دست او و به قبضه اوست:
 و الأرض جميعاً قبضته يوم القيمة والسموات مطويات بيمينه. (زمرا (۳۹) / ۶۷)
 ۲. می خنداند و می گریاند، زنده می کند و می میراند.
 وأنه هو أضحك وأبكى وأنه هو أمات وأحيا. (نجم (۵۳) / ۴۳ - ۴۴)
 ۳. آفتاب و ماه و ستاره ها و دریا و زمین و آسمان را مسخر شما کرده است:
 و سخر لكم الشمس والقمر دائبين و سخر لكم الليل والنهر. (ابراهیم (۱۴) / ۳۳)
 ۴. در ظلمتها خشکی و دریا، نجاتان می دهد:
 قل من ينجيكم من ظلمات البر والبحر تدعونه تضرعاً و خفية. (انعام (۶) / ۶۳)
 ۵. بر تمام کارهای شما احاطه دارد:
 و الله من ورائهم محيط. (بروج (۸۵) / ۲۰)
 ۶. همه چیز را می بیند؛ گرچه خودش را نمی توان دید:
 لا تدركه الأ بصار وهو يدرك الأ بصار وهو اللطيف الخبير. (انعام (۶) / ۱۰۳)
 ۷. به تمام اندرونها آگاه است و حساب همه را خواهد کشید:
 إن تبدوا ما في أنفسكم أو تخفوه يحاسبكم به الله. (بقره (۲) / ۲۸۴)
 ۸. همه کارهای مردم را می بیند:
 اعملوا ما شئتم إِنَّهُ بِمَا تَعْلَمُونَ بَصِيرٌ. (فصلت (۴۱) / ۴۰)
 ۹. مرجع و ملجاً مردم اوست:
 إِنَّا لِهُ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. (بقره (۲) / ۱۵۶)
 أَلَا إِلَى اللهِ تُصِيرُ الْأَمْوَارُ. (شوری (۴۲) / ۵۳)

وإليه يرجع الأمر كلّه. (هود (١٣) / ١٢٣)

والأمر يومئذ لله. (انفطار (٨٢) / ١٩)

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادْحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ. (انشقاق (٨٤) / ٦)

بخش مهمی از آیات قرآن - به صراحة، کنایه، مطابقه، تضمن یا التزام - در جهت نشان دادن عظمت خداست. مجده، جلال، جمال، قضاء، قدر، مشیت، اراده، بداء، محو، اثبات، فرمان فرمایی و... و دیگر شئون خداوند را می نمایاند. هر کسی به خدا عقیده دارد - مستقل از اینکه به نبوت خاتم الانبياء عقیده داشته باشد یا نه - باید اینها را بپذیرد و این دعوت به حق است.

بخشی از آیات نیز نشان دادن کوچکی و خردی بندگان است که تزلیل و تحریر آفریدگان در برابر آفریدگار را می نمایاند تا باد کبریائیت و تفرعنی را - که بیهوده در دماغ ما رفته است - فرود آورد. به چند نمونه توجه کنید.

١. مالک چشم و گوش شما کیست؟

أَمْنٌ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ (یونس (١٠) / ٣١)

٢. روزی رسان شما کیست؟

مِنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ (نمل (٢٧) / ٦٤)

٣. شما به درگاه او فقیرید:

أَنْتُمُ الْفَقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ. (فاطر (٣٥) / ١٥)

٤. مُعطی ملک خداست: يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ. (بقره (٢) / ١٠٥)

پس هر چه می خواهید، از فضل خدا طلب کنید:

وَاسْتَأْلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ. (نساء (٤) / ٣٢)

٥. انسان به چه چیزی مغرور است و دل می بندد؟

قَتْلُ الْإِنْسَانِ مَا أَكْفَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ؟ مِنْ نَطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَ. ثُمَّ السَّبِيلُ يَسِيرٌ. ثُمَّ أَمَاتَهُ

فَأَفْبَرَهُ. ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ. (عبس (٨٠) / ١٧ - ٣٢)





۶.

خداست که شما را می‌چرخاند:

و نقلب أَفْئَدُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ. (انعام ۶ / ۱۱۰)

۷. با اینکه خدا شما را دور به دور و طور به طور، آفرید؛ چرا از خدا حیا
نمی‌کنید؟

مالكم لاترجون الله وقاراً و قد خلقكم أطوارا. (نوح ۷۱ / ۱۳ - ۱۴)

۸. دلهایتان را در برابر یاد خدا، به نرمی بکشانید.

أَلَمْ يَأْنَ لِلّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشُعْ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللهِ؟ (حديد ۵۷ / ۱۶)

قصهٔ توبهٔ فضیل بن عیاض در پرتو شنیدن این آیهٔ شریفه مشهور است.

خلاصهٔ کلام این است که: قرآن، کلام حق است و باید آن را پذیرفت. لذا کلام الله است؛ چون جز به خدا، دعوت به هیچ کس و هیچ چیز ندارد. این وجه کمالی قرآن را در غیر قرآن، نمی‌توان یافت.

منابع

قرآن.

نهج البلاغه.

۱. صدق، محمدبن علی بن بابویه. من لا يحضره الفقيه. قم: جامعهٔ مدرسین، ۱۴۱۳ق.

۲. طبرسی، احمدبن علی. الاحتجاج. مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.

۳. قمی، علی بن ابراهیم. تفسیر قمی. قم: دارالکتب، ۱۴۰۴ق.

۴. کلینی، محمدبن یعقوب. الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.

۵. مجلسی، محمدباقر. بحار الانوار. بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.

۶. مفید، محمدبن نعمان. تصحیح الاعتقاد. قم: کنگرهٔ شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

۷. نوری طبرسی، حسین. مستدرک الوسائل. قم: آل البيت، ۱۴۰۸ق.